

با آغاز مرحله جدید فیلمبرداری سریال تاریخی «سلمان فارسی» به کارگردانی داوود میرباقری در شهرک غزالی، این پروژه فاخر تلویزیونی وارد فاز روایت دوران نوجوانی سلمان و ایران باستان شده؛ فصلی که مقدمه‌ای است بر سفری بزرگ از ایران تا حجاز. همزمان با تصویربرداری، ساخت دکورها و آماده‌سازی آکسسوارهای مربوط به این دوره نیز در بخش‌های مختلف شهرک در حال

آخرین خبرها از سلمان فارسی

گپ‌وگفت «جام جم» با رامین پورایمان، بازیگر توانمند و خوش اخلاق رادیو، تلویزیون و سینما

۴۳ سال با رادیو



📌 **۴۲ سال فعالیت در رادیو نمایش**

وی درباره آشنایی اش با زنده‌یاد صدرالدین شجره، مجری، بازیگر، دوبلور، نمایشنامه‌نویس و کارگردان نمایش رادیویی توضیح می‌دهد: قبل از انقلاب با زنده‌یاد شجره در کاخ جوانان نمایش کار می‌کردیم، یک‌گروه آماتور بودیم که نسبت به هم‌گروه‌های دیگر خیلی حرفه‌ای چه‌از لحاظ دکور، بازی، طراحی و لباس کار می‌کردیم.

دوستی ما با زنده‌یاد شجره از همان‌جا ره خورد تا این که سال ۱۳۶۱ از من برای کار در رادیو دعوت شد. پورایمان در خصوص اولین کار رادیویی اش صحبت می‌کند و می‌افزاید: اولین کارم در رادیو، بازی در نمایش «خوشه‌های خشم» نوشته جان اشتاین‌بک، به کارگردانی و تنظیم رادیویی زنده‌یاد صدرالدین شجره بود.

خدا رحمتش کند خیلی قلم شیوایی داشت، به دلیل این که شاگرد زنده‌یاد اکبر رادی، درام‌نویس قهار ایرانی و دست به قلم بود، مثل این که گرده‌ای از قلم زنده‌یاد رادی روی قلمش نشسته بود.

📌 **سال‌ها در «صبح جمعه با شما» بودم**

بازنیگر پیشکسوت رادیو در ادامه به فعالیت‌هایش در رادیو اشاره می‌کند و می‌گوید: رادیو حرفه‌ام است و به آن علاقه دارم، بی‌شک این حرفه را به دلیل این‌که به آن علاقه داشتم، انتخاب کردم. سال‌ها در «صبح جمعه با شما» بودم، قبل از آن که زنده‌یاد منوچهر نوذری حضور داشته باشد. خدا رحمت کند حمید منوچهری و فرهنگ مهرپرور کارگردانش بود. همه‌اش می‌گویم خدا رحمت کند، عجب دنیایی است.

از سال ۱۳۶۱ با رادیو نمایش کار می‌کنم علاوه بر بازیگری، کارگردانی هم انجام می‌دهم. این واقعیتی است که باید بگویم، رادیو نمایش یک رادیوی منحصر به‌فرد است و بشخصه معتقدم با دیگر شبکه‌های رادیویی قابل مقایسه نیست. در رادیو نمایش هر روز یک کار نمایش داریم، البته بستگی به کار دارد اگر سخت باشد مثل کارهای تاریخی دو روز تمرین می‌کنیم و یک روز ضبط داریم.

اگر نمایش به روز و ماجراهای اجتماعی روز باشد، یک روز تمرین و یک روز هم ضبط می‌کنیم، رادیو شتابش بالااست. وی در تئاتر هم دستی بر آتش دارد و در این باره توضیح می‌دهد: چهار سال پیش نمایش «نسیان» را به کارگردانی محمدرضا مداحیان و نویسندگی بابک صفی‌خانی در برج آزادی کار کردم.

سگ‌های گردن بریده، ایستگاه سوم و یاد صبا از جمله تئاترهای است که در آن حضور داشتم.

انجام است تا روند تولید بدون وقفه پیش برود. این سریال تاریخی که با نگاهی نوبه‌زندگی پرفراز و نشیب سلمان فارسی می‌پردازد، در فاز فعلی روی دوره نوجوانی وی و زادگاهش در مناطق ماربین و جی تمرکز دارد. در این بخش از داستان، باید رشریفان در نقش سلمان نوجوان ایفای نقش می‌کند، در کنار او حسام منظور و ستاره اسکندری به‌عنوان پدر و مادر سلمان، حضور دارند. ترکیب بازیگران عمدتا از هنرمندان



تئاتری تشکیل شده است. از آن‌جا که فیلمبرداری سریال با ساختار غیر خطی و به‌صورت روایت‌های موازی انجام شده، تدوین پروژه پیچیده است. بخشی از صحنه‌های میانی مانند فصل بیژانس پیش‌تر ضبط شده‌اند و اکنون گروه در حال ضبط سکانس‌های ابتدایی داستان است. تدوین نهایی مانند چیدن پازلی عظیم خواهد بود که در پایان، تصویری یکپارچه از زندگی سلمان را شکل می‌دهد.

از بازیگران خوب رادیو که همسر زنده‌یاد بهمن زرین‌پور بود، سریال گالش‌های مادربزرگ را بازی کردم که در آن کار با فریبا متخصص، سیروس ابراهیم‌زاده، هادی مرزبان، مهین شهابی و ... بازی می‌کردیم. وی در بخش دیگری از صحبت‌هایش می‌افزاید: ما شنونده‌های کثیری بین نایینیان داریم. نایینیان عزیزی که ارتباط‌شان با صحنه‌ای که بازی می‌کنیم فقط گوش است، ما باید به ذهن آنها تصویر بدهیم، الفا و انتقال لوکیشن‌های متعدد و متنوع در یک نمایش رادیویی و ... بی‌شک حاصل زحمات نه‌تنها بازیگر است، بلکه نتیجه کار سخت و نفس‌گیر گروه است؛ از کارگردان، تهیه‌کننده گرفته تا فاکتور و

📌 **حرفه ما از دور دل می‌برد**

پورایمان درباره این‌که بیشتر ایفای چه نقش‌هایی را دوست دارد و آنها را می‌پسندد، می‌گوید: معمولاً خیلی دوست دارم که نقش‌های جدی و منفی بازی کنم. به نظر من نقش‌های مثبت رادیویی خیلی چهارچوب دارد، ولی در نقش‌های منفی دست آدم بازتر است. نقش‌های مثبت را بیشتر کلیشه‌ای می‌بینم، مثلاً به‌قدری مثبت است که آدم تعجب می‌کند. معتقدم بالاخره انسان مثبت هم عصبانی یا ناراحت می‌شود و

اما همه نقش‌هایی را که در رادیو بازی کردم دوست دارم، ولی نقش «بوسهل زوزنی» را در نمایش «حسنک‌وزیر» خیلی دوست دارم. این نمایش را به نویسندگی رضا کاووسی در سال‌های دور، زمانی که زنده‌یاد همایون ایران‌پور کارگردانش بود، بازی کردم. زنده‌یاد صدرالدین شجره، حسنک وزیر را بازی می‌کرد و من هم بوسهل زوزنی را بازی می‌کردم.

باید بگویم بوسهل زوزنی پدرم را درآورد، به‌ظاهر یک آدم اهل دین و تقوا به نظر می‌رسید اما همه اینها ظاهرسازی بود. زمانی که خانه می‌رفت، بد اخلاقی می‌کرد اما بیرون از خانه همه به سرش قسم می‌خوردند. مگر چنین آدمی داریم که در خانه این‌طور شمر و در بیرون حلوا باشد. آن نقش را بازی کردم و به‌خاطر آن هم جایزه گرفتم. وی در پاسخ به این پرسش که کدام‌یک از اعضای خانواده کار شما را دنبال می‌کند؟ می‌گوید: دخترم عاطفه پورایمان، مهندس انفورماتیک شبکه رادیویی نمایش است. خیلی دوست داشت که بازیگر رادیو شود، اما به هیچ‌عنوان راضی نشدم. مثلاً نمی‌شود هنرپیشه نقش یک خانم مهربان درجه یک را بازی کند که همه دوستش داشته باشند، بعد در خانه ناسیاسی ببیند. مقایسه‌ای پیش می‌آید که چرا در نمایش این‌گونه است و در خانه این‌طوری و پسرم آیدین با این‌که صدای خیلی زیبایی دارد و زیاد هم مطالعه می‌کند، ولی یکی از مدیر فروش‌های موفق است. دختر دیگرم سحر هم در رشته گرافیک فعالیت می‌کند. البته فرزندانم خیلی دل‌شان می‌خواست که کارم را ادامه دهند اما باید بگویم حرفه ما از دور دل می‌برد. البته یک نوه شیطان دارم که نمی‌توانیم دوری اش را تحمل کنیم. وقتی نیست واقعا دل‌مان تنگ می‌شود اما آتش می‌سوزاند!



رادیو نمایش یک رادیوی منحصر به فرد است و بشخصه معتقدم با دیگر شبکه‌های رادیویی قابل مقایسه نیست. در رادیو نمایش هر روز یک کار نمایش داریم

📌 **سرگذشت‌ها را دوست دارم**

کارگردان رادیو نمایش زمانی که جشنواره‌های رادیو برگزار می‌شد، به‌عنوان بازیگر برتر شناخته شده و در این باره می‌گوید: به این نتیجه رسیدم که زمانش بوده در این موقع و زمان این جایزه را بگیرم. پورایمان درخصوص این‌که برای آسایش و آرامش بیشتر در زندگی چه توصیه‌ای دارد؟ یادآوری می‌کند: باید بگویم بشخصه ذکر زیاد می‌گویم. فقط ذکرهایی که می‌گویم آرامش می‌کند و باعث گشایش امور می‌شود. همیشه به اندازه گلیم پایم را دراز می‌کنم. به اندازه حقوقم دروخیز می‌کنم.

کسی نیست که دلش نخواهد پیشرفت کند. همیشه به خدا می‌گویم گوشم را بگیر، از جا بکن، پدرم را دربیار اما تنهایم نگذار. پورایمان اهل مطالعه است، اما این‌که چقدر کتاب می‌خواند، خودش توضیح می‌دهد: در کتابخانه‌ام بیش از ۵۰۰ عنوان کتاب دارم که وسط هر کتاب یک کاغذ گذاشته‌ام تا ادامه‌اش را بخوانم، اما بیشتر دوست دارم که سرگذشت‌ها را بخوانم، مثلاً سرگذشت میرعماد حسنی، چخوف و بیل گیتس اما متوجه شدم، آسمان همه جا همین رنگی است.

ان شاءالله خداوند نظر لطفی خواهد داشت. حتما نگاه ریز توأم با لبخند به ما دارد.

بهترین‌ها را برای شما و خوانندگان آرزو می‌کنم. خوانندگانی که زمان‌شان را هزینه خواندن این مصاحبه می‌کنند، قدردان‌شان هستم. امیدوارم بخشی از این محبتی که زمان‌شان را هزینه می‌کنند، این مصاحبه جبران کند، بهترین را برای‌تان آرزو می‌کنم.

ندارم، اصلاً مسافرتی نیستم. کتاب می‌خوانم؛ ادامه همان کتاب‌هایی که یک کاغذ وسط آنها گذاشته‌ام. در حال حاضر کتاب «چرا هنرمندان فقیرند؟» اثر هانس ایبگ را می‌خوانم. پورایمان با آرزوی موفقیت خوانندگان در سال جدید در پایان صحبت‌هایش می‌گوید: همیشه می‌گویم خدایا شکرت. امسال سال ۱۴۰۴ است و جمعیش می‌شود ۹۰ که عدد مبارکی است. حتماً سال آینده شنیده‌اید که گرانی چه و چه می‌کند؛

📌 **یادداشت**

تقی دژآکام | روزنامه‌نگار

«پایتخت»، صداوسیما را به دانشگاه بودن نزدیک کرد

فصل هفتم «پایتخت» بی‌نقص نبود؛ به‌ویژه وقتی به‌یاد داریم که فصل ششم یکی از مغشوش‌ترین و ضعیف‌ترین فصل‌های این سریال بود با فیلمنامه و داستانی که نداشت و بدآموزی‌های فراوانش. چه‌بسا تاخیر در ساخت فصل هفتم به همین اشکالات برگردد اما درست در نقطه مقابل آن، این بار در فصل هفتم با پیرنگ و داستانی مشخص، با فیلمنامه‌ای چفت‌وبست‌دار مواجه بودیم که نه‌تنها بدآموزی‌ها و اشکالات محتوایی فصل قبلی خود را نداشت، بلکه پر از آموزه‌های اخلاقی، فردی و اجتماعی امیدوارکننده بود. در فصل هفتم، همه‌گره‌های داستان را فهمیدند و از ابتدا می‌دانستند داستان چیست؛ ماجرای شهاب‌سنگی آسمانی که بسیار ارزشمند است و همه دنبال به‌دست آوردن، خرج کردن و کسب درآمد از آن هستند. این محور اصلی داستان بود و تمام حواشی حول این شهاب‌سنگ شکل می‌گرفت. انتظار آفرینی برای دانستن سرنوشت شهاب‌سنگ و آنها که زندگی و آینده خود را به آن گره زده بودند باعث شد همه مردم پای تلویزیون بنشینند. اما این همه ماجرا نبود و بخش اعظم موفقیت سریال به این بود که در پایتخت ۷ ما یک خانواده ایرانی مسلمان و به‌اصطلاح فیلمساز با «یک خانواده معمولی» روبه‌رو بودیم با همه نقاط ضعف و قوت، خوبی‌ها و بدی‌ها، غم‌ها و شادی‌ها و راست و دروغ‌هایی که همه تجربه‌اش کرده‌ایم. حتی شهدای عزیز ما هم این‌طور نبود که معصوم به‌دنیا آمده و معصوم زندگی کرده باشند. بله اکثر آنان معصوم شهید شدند. در پایتخت ۷ هم نه همه معصوم بودند و نه بد مطلق و چیزی که منجی همه آنها و فیلم شد، تأکید بر محوریت «خانواده» بود. اگر این محوریت از فیلم گرفته می‌شد، پایتخت هیچ چیز برای عرضه و جذابیت نداشت.



البته نباید فیلم‌ها را تنها براساس اتفاقات درون آنها بررسی کرد. مهم‌ترین بخشی که بر ذهن مخاطب تأثیر می‌گذارد، قسمت پایانی فیلم هاست. اگر بتوانید داستان رادرقسمت پایانی به خوبی جمع‌بندی کنید، تأثیرگذاری خود را تضمین کرده‌اید اما اگر نتوانید آن را جمع کنید و مخاطب را بلا تکلیف بگذارید، مخاطب سرگردان می‌ماند و نمی‌داند چه واکنشی نشان دهد؛ خوشش بیاید یا نه؟ از شخصیت‌ها لذت ببرد یا متفر شود؟ درس‌آموز باشد یا نه؟ اینها به قسمت آخر هر فیلم و بالطبع هنر نویسندۀ و کارگردان بستگی دارد. یکی از نقاط ضعف سریال‌های ما این است که در قسمت آخر سعی می‌کنیم داستان را به‌سرعت جمع کنیم. در این سریال، سیروس مقدم نه‌تنها داستان را جمع کرد، بلکه خوب هم جمع‌بندی کرد. تمام اندیشه‌هایی که کارگردان و نویسندۀ لاه‌م بود ارائه دهند، در قسمت آخر به خوبی گردآوری و عرضه شدند.

این نقاط مثبت فراوانند؛ بازسازی واقع‌نمایی از زندگی و منش یک روحانی، احترام به بزرگ‌تر به خصوص پدر و مادر و در اینجا مشخصاً مادر، عذرخواهی از اشتباهات، بوسیدن دست بزرگ‌تر، اصلاح رفتارهای غلطی که در جامعه رایج‌شده و مثلاً ازدواج مجدد مادر همسر از دست‌داده را تاب نمی‌آورند، تکیه نکردن به ثروت‌های بادآورده و دوری از آمال و آرزوهای بلند که در بیان ائمه‌معصومین به خصوص امیرالمومنین (ع) فراوان بر آن تصریح و تأکید شده است. در طول سریال دیدیم آنها از هم پراکنده می‌شوند. از یکدیگر نقطه‌ضعف می‌گیرند، به هم می‌یرند، دعوا می‌کنند، سر هم داد می‌زنند و حتی به‌صورت هم می‌زنند اما در قسمت آخر همه دور هم جمع می‌شوند. بهتاش چادر مادرش را می‌گیرد و با گریه می‌بوسد و جلوی مادر را نل می‌زند. این بوسیدن چادر یک اتفاق بسیار عالی در تلویزیون است که متأسفانه این‌سال هاکمتر دیده‌شده و اگر دیده‌شده گاه به‌صورت تصنعی و کاریکاتوری بوده اما بوسه بهتاش به چادر مادر خوب و واقعی درآمده بود. ارائه این آموزه‌ها در قالب داستانی جذاب و سریالی که حالا نوستالژیک هم شده است، انصافاً جای تقدیر دارد. این همان چیزی است که بزرگان ما از صداوسیما خواسته‌اند؛ این‌که صداوسیمای ما باید یک دانشگاه باشد و حالا به‌جرات می‌توان گفت پایتخت ۷ سیمای ما را به این دانشگاه شدن نزدیک‌تر کرد و این چیز کمی نیست و باید از صداوسیما بابت آن ممنون بود.

برش



این قافله عمر عجب می‌گذرد!

پورایمان در پاسخ به این پرسش که امسال را چگونه گذرانده است، عنوان می‌کند: زندگی کردم. دو کار تئاتر را رد کردم، برای ایفای نقش و کارگردانی به رادیو نمایش می‌روم. کار سینمایی نداشتم، البته سال گذشته بود که «تمساح خونی» را بازی کردم. از هم‌دوره‌ای‌های ما، من و بیوک